

عشق مجنون در آینه روانکاوی

(بر پایه‌ی « لیلی و مجنون » نظامی گنجوی)

علی عبدالهی*

دکتر نجف جوکار**

دکتر چنگیز رحیمی***

چکیده

عشق یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در ژرفکاوی معنای احوال انسانی در ادبیات است. منظومه لیلی و مجنون نظامی از شاخص‌ترین نمونه‌های ادبی است که حضور این مفهوم انسانی را ژرف اندیشانه به نمایش می‌گذارد. هرکسی از ظن خود، گاه سطحی گاه عمیق دست به تفسیر و تعیین معانی و دلالت‌های این مفهوم زده است. اندیشه مدرن از جمله روانکاوی راهکارهایی در مقابل ما می‌نهد که از کلی‌گویی بپرهیزیم و مسیری مشخص را برای جست و جو در پیش گیریم. در این پژوهش ابعاد پنهان عشق بیمارگونه‌ای را بررسی می‌کنیم که هر یک از ابعاد آن زنجیر وار با هم در پیوند می‌باشند. اینگونه عشق از نوعی خودشیفتگی آغاز می‌شود و تا مالیخولیا و خود آزاری ادامه می‌یابد و به جهت گیری مرگ اندیشانه می‌انجامد. در ضمن مفاهیمی چون مطلوب گمشده که بر دسترس ناپذیری ابژه (معشوق بیرونی) تاکید دارد و از دیگر ابعاد خودشیفتگی است بررسی خواهند شد، نتیجه این که بسیاری از الگوهای عشق به نظر کمال یافته در عمل این گونه نیستند و با گونه‌هایی از روان پریشی و رفتارهای ضد اجتماعی همراه اند. **کلیدواژه‌ها:** عشق، خودشیفتگی، مالیخولیا، لیلی و مجنون، مطلوب مطلق

۱. مقدمه

۱-۱- بیان مساله: عشق و خود شیفتگی توأمی هستند وابسته به هم، که همراهی شان به تشکیل ضلع سومی به نام مالیخولیا می‌انجامد زمانی که که فرد در راه وصال به مطلوب با محرومیت

* Email: Aliabdollahi418@shirazu.ac.ir

**Email: n.jowkar@yahoo.com

*** Email: crahimi@hotmail.com

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

دانشیار روانشناسی دانشگاه شیراز

بیرونی و عدم ارضای آن مواجه می‌شود ممکن است به مالیخولیا گرفتار آید که آن نیز با انواعی از خودآزاری همراه است. در نتیجه ناکامی بیرونی به ناکامی درونی که بر اثر قیود اجتماعی ایجاد شده بدل می‌شود، پس از آن عاشق به دنبال مطلوب گم شده‌ی دست نیافتنی به راهی می‌پیوندد که از آغاز مرحله خود شیفتگی نطفه اش بسته شده بود یعنی به جهت گیری مرگ اندیشانه می‌انجامد.

۱-۲- **اهداف تحقیق:** عشق و خودشیفتگی از مباحث مهم و پیچیده روانی انسان است، در روانکاوای فروید (Freud) و لکان (Lacan) عشق و خودشیفتگی پیوند ناگزیری با یکدیگر دارند در این مقاله بر آنیم تا همراهی این دو مفهوم را در شخصیت یکی از قهرمانان و اسطوره‌های عشق به عنوان نمادی از عشاق در ادبیات شرق دقیق‌تر بررسی کنیم. موضوع خودشیفتگی را اول بار فروید و بعد از آن لکان، روانکاو فرانسوی از پیروان فروید در روانکاوای، برجسته ساختند. خودشیفتگی یا نارسسیم واژه‌ای بود که فروید برای توصیف عشق فرد نسبت به خود به کاربرد. لکان این مفهوم را در اصطلاحاتی چون «عشق با وقار» و «مطلوب گمشده» گسترش داد. او می‌نویسد: «عشق در نتیجه ناممکن بودن رابطه جنسی قدم به عالم هستی نهاده...عشق یک جایگزین است، یک راه حل برای چیزی ناممکن» (کدیور، ۱۳۸۱: ۸۲-۸۱). در واقع پدیده‌ی خودشیفتگی بعدها در جستجوی «من» آرمانی یا همان مطلوب گمشده جلوه گر می‌شود.

نارسیس (Narciss) شاهزاده‌ای یونانی بود که شیفته تصویر خویش در آب دریاچه شد. بنا بر این اسطوره می‌توان این گونه استنباط کرد که فرد خودشیفته تصویر ایده آل سازی شده‌ای از خویش خویش را بر معشوق یا مطلوب بیرونی باز می‌تاباند بنابراین دیدگاه، فرد عاشق در جست و جوی خویش به گونه‌ای به دنبال معشوق شبیه سازی شده از خویش است. بی تردید عشق به خود در تمام افراد بشر بزرگترین خواسته است، پس عشق هم خواه ناخواه از «خود» (ego) خواهی که دارای قدرت بیشتری است، پیروی می‌کند (فروید، ۱۳۵۰: ۵۹).

۱-۳- **پیشینه تحقیق:** آثاری که در تحلیل مفهوم عشق در ادبیات فارسی از دید روان‌کاوی انجام شده بسیار اندک و انگشت شمارند، برای نمونه حورا یاوری در **روان‌کاوی و ادبیات** به نقد روان شناختی منظومه هفت پیکر از دیدگاه یونگ و مفاهیمی چون آنیما و آنیموس پرداخته است. جلال ستاری نیز در کتاب **خود حالات عشق مجنون** بیشتر به تحلیل رمزی و عرفانی و بررسی روایات عشق مجنون پرداخته است. همچنین محمد دهقانی در کتاب **وسوسه عاشقی و شیرزاد طایفی** در مقاله **"کهن الگوی عشق"** در منظومه لیلی و مجنون نظامی به موضوع عشق پرداخته اند. اما تاکنون تحقیق مستقلی درباره ظهور عشق مجنون از دید روان‌کاوی انجام نیافته است.

۲. عشق و خود شیفتگی

در نخستین ترین مراحل زندگی، انرژی لیبیدو در من نفسانی، عشق به خویشتن را پدید می آورد. ازین عشق به خویشتن لیبیدوی معطوف به مطلوبات و متعلقات خارجی یا علاقه عاشقانه نسبت به دیگری تظاهر پیدا می کند (هلر، ۱۳۸۹: ۳۵۱). در واقع آن چه عاشق از معشوق می بیند چهره تحریف شده اوست، معشوق ایده آل سازی شده است یعنی همان کمال مطلوب عاشق یا من دلخواه او. این مفهوم را با کمی تفاوت عبارت و مفهوم، در کلام حکمای گذشته می بینیم. ابن سینا در کتاب **قانون** می گوید: «سبب این بیماری (عشق) آن است که انسان فکر خود را به کلی به شکل و تصویرهایی مبدول می دارد و در خیال خود غرق می شود» (ابن سینا، ۱۳۶۰: ۹۷). جرجانی نیز در **ذخیره خوارزمشاهی** عشق را اینگونه توصیف می نماید: «عشق بیماری است که مردم آن را به خویشتن کشند... و آن، چنان باشد که مردم همه، اندیشه اندر خوبی و پسندیدگی صورتی بندد» (صنعتی، ۱۳۷۴: ۷۶). آن شکل و تصویرها که بوعلی و این صورت خوب که جرجانی شرح می دهند، همان تصویر ذهنی و غیر واقعی کمال مطلوب «من» است که عاشق آنرا بر روی ابژه (معشوق) واقعی منطبق می کند. ابن داوود متفکر و مفسر قرن سوم در این باره به نکته ای اشاره می کند که از نظر تطابق با روانشناسی امروز قابل درنگ است و آن ارتباط تصویر آرمانی با مورد وسواس است: «نکند تصویری آرمانی که عاشق آنرا به جای معشوق می پرستد نتیجه وسواس (جن زدگی) باشد؟» (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۴۰). بدان معنا که با آویختن پیوسته فرد بر تصویر ذهنی و متوقف ماندن بر آن، تصویر آرمانی شکل می گیرد. حال که شکل گیری تصویر آرمانی با وسواس همراه میشود، موجد معضلات جدی تری در شخصیت می گردد.

موضوع پیدایش عشق و ارتباط آن با خودشیفتگی و آرمانی سازی معشوق در منظومه لیلی و مجنون قابل بررسی و درنگ افزونتری است. قیس (مجنون) بزرگزاده فرزندی است نازپرورده که پس از راز و نیازهای بسیار پدر تولد یافته است، هر آن چه می طلبد در حال آماده می شود تا آنجا که در نوجوانی در مکتب درس خواهان خوبرویی، آهو چشمی لیلی نام می شود، نظامی این دو عاشق را «خوی خام» نامیده است که جز شیفته دل شدن تدبیری ندارند. نازپروردگی مجنون، او را ناشکیبایی بار آورده خود شیفته که وصال را بی صبر و مقدمه می خواهد، به همین دلیل آنگاه که از دیدار روی لیلی محروم می شود این حرمان، به دیوانگی یا نمایشی از دیوانگی می انجامد. در دیدگاه هورنای (Hurnay) بخش مهمی از معیارهای فرد روان رنجور نوعی ظاهر سازی نیمه آگاهانه برای دیگران است تا بدین وسیله رسیدن به هدف را فراهم سازد (هورنای، ۱۳۸۷: ۱۱۷).

او نیز فسار سست می کرد دیوانگی درست می کرد

(نظامی، ۱۳۶۹: ۹۲۰)

منشأً پیدایش عشق به عقیده فروید همان مهرمایه یا لیبیدوی جنسی است که فروید آن را اساس نظریه خود قرار داد اما محرومیتی که تحت عنوان ناکامی های بیرونی طبقه بندی می شود شیفتگی را شکوفا می سازد (کالوین، ۱۳۸۹: ۹۹). پدر لیلی که این شیفتگی و شیدایی را دریافته است به دلیل خودکامگی مجنون، او را شوهری خجسته و سعادت بخش نمی یابد، حاضر است سر از تن فرزندش جدا کند اما به ازدواج با مجنونش در نیاورد. خطاب به پدر مجنون :

فرزند تو گرچه هست پدرام فرخ نبود چو هست خودکام

دیوانگی همی نماید دیوانه حریف ما نشاید ...

(نظامی، ۱۳۶۹: ۱۰۴۰-۱۰۴۱)

نوفل جوانمرد عرب که از سوی مجنون گاه بوسیله مصاف با قبیله لیلی و گاه از راه مذاکره جهت خواستگاری لیلی وارد میدان شده پاسخ هایی نا امید کننده اما موجه می شنود، مجنون را «بی ثبات» می یابد و با پدر لیلی هم عقیده می شود که می گفت:

اما ندهم به دیو فرزند دیوانه به بند به که پیوند

(همان، ۱۸۱۹)

این شیفته رای ناجوانمرد بی عاقبت است و رایگان گرد

(همان، ۱۸۲۱)

به نظر آن ها فراهم شدن این وصلت، حاصلی جز اندوه و آبروریزی نخواهد داشت:

گر در کف او نهی زمامم با ننگ بود همیشه نامم

(همان، ۱۸۲۷)

۲-۱- خود شیفته فردی است انتقاد ناپذیر و هر انتقادی به او با ایجاد اضطراب در او برابر است (فروید، ۱۳۸۳: ۱۶۸). چنان که در مجنون دیده می شود:

او را شده از خراب و آباد جز نام و نشان لیلی از یاد

هرکس که بدو جز این سخن گفت یا تن زد یا گریخت یا خفت

(همان، ۲۰۸۰-۲۰۸۱)

۲-۲- افراد خود شیفته افرادی آسیب پذیر هستند. آن ها به بت خود متکی اند و سعی دارند خود

را فدای بتشان کنند (فروید، ۱۳۸۳: ۱۶۹).

گاهم به فسوس مست خوانند گه عاشق و بست پرست خوانند

(همان، ۱۰۸۵)

۲-۳- مجنون هرگونه انتقاد و تاخیر در وصول خواسته اش را به اضطراب و انجام حرکات نمایشی می کشاند و او را جویای جلب توجه بیشتر می گرداند. بنظر فروید افراد روان رنجور نمی توانند در برابر تمایلات خود مقاومت کنند و آن ها را به تعویق اندازند ارضای آن باید فوری باشد زیرا لیبیدوی پرنفوذی دارند (هورنای، ۱۳۸۷: ۵۳). مجنون هنگامی که در ابتدا پاسخ منفی پدر لیلی را از عامریان می شنود چنین واکنش نشان می دهد :

زد دست و درید پیـرهن را کاین مرده چه می کند کفن را

(نظامی، ۱۳۶۹: ۱۰۶۰)

ترکانه زخانه رخست بر بست در کوچگه رحیل بنشست

(همان، ۱۰۶۳)

«فروید و لکان عاشق بودن را به مثابه حالتی از خودشیفتگی می دانند نه عشق به دیگری بلکه عشق به خود» (ایستوپ، ۱۳۸۲: ۹۴). نزد لکان دوست داشتن اساساً میل به دوست داشته شدن است. جالب آن که هرگاه بویی از وعده وصال به شرط ترک شیفتگی به مشام مجنون می رسد دست از این نمایش دیوانگی می کشد. آنگاه که نوفل به او وعده می دهد که او را یاری دهد :

تا همسر تو نگردد آن ماه از وی نکنم کمند کوتاه

(همان، ۱۶۰۲)

بجا آوردن وعده را مشروط به حفظ ثبات و آرامش از سوی مجنون می نماید :

لیکن به توام توقعی هست کز شیفتگی رها کنی دست

بنشینی و ساکنی پذیری روزی دو سه ، دل بدست گیری

(همان، ۱۶۲۴-۱۶۲۵)

مجنون یک باره خردمند می شود و به نشاط و عیش نوشی می پردازد :

زنجیری دشت ، شد خردمند از بندی خانه دور شد بند

(همان، ۱۶۳۹)

مجنون به سکونت و گرانی شد عاقل مجلس معانی

(همان، ۱۶۴۸)

چون شیفته شربتی چنان دید در خوردن آن شفای جان دید

آسود و رمیدگی رها کرد با وعده آن سخن وفا کرد

(همان، ۱۶۲۷-۱۶۲۸)

۲-۴- یکی از ویژگی‌های فرد خودشیفته عدم حس توجه، هم حسی و هم دلی با خویش و دیگران است و از مصداق‌های آن در داستان، بی‌توجهی مجنون به درخواستهای ملتسمانه و اصرارهای عاجزانه پدر و مادر و اطرافیان برای بازگشت به جامعه و پی‌گیری روال عادی زندگی است. او در جواب خواهش‌های پدر این چنین نا مسوولانه پاسخ می‌دهد که:

یک حرف مگیر از آنچه خواندی پندار که نطفه‌ای نرانندی
گوری بکن و بنه بر او دست پندار که مرد عاشقی مست

(همان، ۲۴۲۷-۲۴۲۸)

انتقاد ناپذیری از ویژگی‌های این افراد است. اشاره به این نکته ضروری است که دیوانگی مجنون، اسقاط جمیع مسوولیت‌ها از خود و به نوعی انتقام عاشق از جامعه و فرهنگی است که مانع وصال او به معشوق شده‌اند یا در همراهی با او اهمال کرده‌اند.

۳. خودشیفتگی و مالیخولیا

فروید در مقاله ماتم و مالیخولیا یکی از مهمترین نظریات خود را مطرح ساخت. فروید از پیوند عشق، خودشیفتگی و مالیخولیا سخن گفت. مالیخولیا به دلیل اختلالات ناشی از خودشیفتگی حاصل می‌شود. همانگونه که می‌دانیم ابن سینا هم عشق را مرضی وسوسه‌ای شبیه به مالیخولیا دانسته است (ابن سینا، ۱۳۶۰: ۹۸).

مالیخولیا در واقع افسردگی عمیقی است که به موجب ضایعه‌ای مهم در نارسایی سیستم یعنی در تصرف قلبی فرد نسبت به من نفسانی او پدید آمده است. نوعی از این ضایعه نزد افرادی است که در عشق شکست خورده‌اند (موللی، ۱۳۸۳: ۱۲۹) نکته اصلی در ساختمان مرضی مالیخولیا این است که از دست رفتن یا حرمان مطلوب برای عاشق امری غیر ممکن و غیر قابل پذیرش است و تمامیت معشوق به معنای توحید با اوست. مالیخولیا ممکن است به گفته فروید نوعی واکنش به موضوع عشق از دست رفته باشد (فروید، ۱۳۸۳: ۸۶).

۳-۱- از ویژگی‌های ذهنی فرد مالیخولیایی حس عمیق و دردناک اندوه است (فروید،

۱۳۸۳، ۸۴) آن گونه که در مجنون توصیف می‌شود:

روزی دو سه در شکنجه می‌زیست زان گونه که هرکه دید بگریست

(نظامی، ۱۳۶۹: ۱۳۶۴)

می زیست به رنج و ناتوانی می مرد کدام زندگانی

(همان، ۱۳۶۶)

خوشدل نریم من بلا کش وان کیست که دارد او دلی خوش

(همان، ۱۳۳۸)

۲-۳- قطع علاقه و بی توجهی نسبت به جهان خارج که به وفور در رفتار مجنون عاشق دیده می شود از دیگر ویژگی های فرد مالیخولیایی است. به نظر فروید عشق با گریختن به درون نفس از نابدی و انقراض رهایی می یابد برای این منظور دلبستگی مورد تهدید باید از ابژه (معشوق) جدا شود و به مکانی در نفس که پیشتر از آن سرچشمه گرفته بود بازگردد (فروید، ۱۳۸۳: ۹۹).

از باده بی خودی چنان مست کاگه نه که در جهان کسی هست

(همان، ۱۲۶۱)

او فارغ از آنکه مردمی هست یا بر حرفش کسی نهد دست

حرف از ورق جهان سترده می بود نه زنده و نه مرده

(همان، ۱۰۷۳-۱۰۷۴)

دیوانه و دردمند و رنجور چون دیو ز چشم آدمی دور

(همان، ۱۲۵۴)

هنگامی که پیرزن، مجنون را رسن به گردن به در خرگاه لیلی برده است عاشق با یاد او چنین سخن می گوید:

چون نیست مرا بر تو راهی زین پس من و گوشه ای و آهی

(همان، ۲۰۷۱)

بر روی زمین ز سگ دوان تر وز زیر زمینان نهان تر

(همان، ۲۳۲۲)

افلاطون این گونه قطع ارتباط کامل عاشق با دنیای خارج را فلج شدن آگاهی نسبت به جهان اطراف دانسته و آن را « جنون ربانی » نام داده است (اورتگای گاست، ۱۳۸۰: ۶۰).

۳-۳- توقف و قبض هر گونه فعالیت از ویژگی های دیگر ذهن مالیخولیایی است. (فروید،

۱۳۸۳: ۸۴) مجنون چون پند تلخ خویشان را شنید و ناامید شد

ترکانه زخانه رخت بر بست در کوچگه رحیل بنشست

(نظامی، ۱۳۶۹: ۱۰۶۳)

گرچه خود می گوید :

بیگار نمی توان نشستن در کنج ، خطاست دست بستن

(همان، ۱۱۱۷)

اما عملاً دست از هرگونه فعالیت اجتماعی کشیده و سرگردان کوه و صحراست. اصولاً مجنون تقدیرگرایی را دستاویزی می کند برای بدبختی خویش و بارها بی سروسامانی و پریشانی را به حساب تقدیر گذاشته از خود سلب مسئولیت می کند :

بخست بد من مرا بجوید بدبختی را ز خود که شوید !

(همان، ۱۳۳۵)

مجنون که در پاسخ نفیرهای بی تابانه مادرش ناتوان شده است، خطاب به او می گوید :

گر زانکه مرا به عقل ره نیست دانی که مرا درین گنه نیست

کار من اگر چنین بد افتاد این کار مرا نه از خود افتاد

کوشیدن ما کجا کند سود کاین کار فتاده بودنسی بود

عشقی به چنین بلا و زاری دانسی که نباشد اختیاری

(همان، ۳۱۵۱-۳۱۵۴)

مجنون در پی دلیل تراشی، پدرش را که برای آگاهی و کمک به او آمده است چنین ناامیدانه باز می گرداند :

دانی که حساب کار چون است سر رشته زدست ما برون است

(همان، ۱۲۶۸)

و در جای دیگر :

لیکن چه کنم من سیه روی کافتاده بخود نیم در این کوی

(همان، ۱۳۲۴)

من بسته و بندم آهنین است تدبیر چه سود قسمت این است

(همان، ۱۳۲۶)

چون کار به اختیار ما نیست به کردن کار ، کار ما نیست

(همان، ۱۳۳۷)

۳-۴- از نشانه های دیگر مالیخولیا تنزل احساسات معطوف به احترام به نفس تا حد بروز و بیان سرزنش، توهین و تحقیر نفس است که نهایتاً در انتظاری خیالی و موهوم برای مجازات شدن به اوج

خود می رسد (فروید، ۱۳۸۳ : ۸۴). عدم احترام به نفس و سرزنش خویش در سراسر داستان مجنون آشکاراست. مجنون در جایی از داستان پیرزن دوره گردی را ترغیب می کند که او را همچون اسیر، رسن به گردن بندد و دوره بگرداند تا مردم، او را فحش و دشنام دهند و سنگ زنند یا بر او دل بسوزانند:

می گردانم به رو سیاهی این جا و به هر کجا که خواهی

(همان، ۲۰۳۵)

او داده رضا به زخم خوردن زنجیر به پای و غل بگردن

(همان، ۲۰۴۳)

۳-۵- بیخوابی و سرپیچی از غذا خوردن از دیگر نشانه هایی است که این گونه ذهن های بیمارگونه را نمایان تر می سازد .

افتاده چو زلف خویش در تاب بی مونس و بی قرار و بی خواب

(همان، ۱۵۵۷)

۳-۶- یکی از ویژگی های فرد مالیخولیایی میل به عریانی است که در واقع حالت اشتیاق مصرانه او به ایجاد ارتباط را نشان می دهد (فروید، ۱۳۸۳ : ۸۸). این خود از دیگر حرکات نمایشی مجنون است:

دیدش چو برهنگان محشر هم پای برهنه مانده هم سر

(نظامی، ۱۳۶۹ : ۲۳۳۷)

از چرم ددان بدست واری بر ناف کشیده چوون آزاری

(همان، ۲۳۲۵)

مجنون به دنبال بهانه ای برای آسیب رساندن به خود یا خود زنی است :

بر نجلد شد و نفیر می زد بر خدود ز تپانچه تیر می زد

(همان، ۲۰۷۶)

هنگامی که خبر شوی کردن لیلی را می شنود :

چندان سر خود بکوفت بر سنگ کز خون همه سنگ گشت گلرنگ

(همان، ۲۲۲۳)

با وجود این همه نا هنجاری، این نشانه ها می تواند مقاومتی منفی از سوی مجنون در برابر جامعه ای باشد که او را طرد کرده و به حال خود واگذارده است (ستاری، ۱۳۶۶ : ۴۷۹).

۴. مالیخولیا و خود آزاری

فروید در باب سوگ و مالیخولیا می گوید: اگر به شکایت های فرد مالیخولیایی از وجود

خویش با حوصله گوش کنیم در می یابیم اکثر ملامت‌ها به سختی در مورد شخص او مصداق دارند. در حالیکه اگر محتوای آن‌ها را کمی تغییر دهیم متوجه خواهیم شد که اطلاق آن‌ها بیشتر متوجه معشوق اوست... که به صورت واژگونه به من نفسانی خود او اطلاق شده اند (فروید، ۱۳۸۳: ۸۸). فروید استدلال می‌کند که اگر این افراد خود را سزاوار این گونه ملامت‌ها می‌دانستند در آن صورت در ارتباط با دیگران تسلیم و فروتن بودند در حالی که برعکس افرادی به شدت پر ددرسند (موللی، ۱۳۸۳: ۱۳۱). باید یادآور شد که تواضع ظاهری افراد خودشیفته در واقع نقابی است بر تکبر درونیشان، البته نگارنده معتقد است شکنجه‌ها و حرکات ملامت‌انگیز مجنون در حق خویش گهگاه نمایش گونه و در حضور دیگران رخ می‌دهد. این گونه افراد به نحوی رفتار می‌کنند که گویی قربانی بزرگترین بی‌عدالتی در دنیا شده‌اند.

مجنون چو حدیث خود فرو گفت بگریست پدر بدانچه او گفت

(نظامی، ۱۳۶۹: ۱۳۶۰)

روزی دو سه در شکنجه می زیست زان گونه که هر که دید بگریست

(همان، ۱۳۶۴)

او می شد و می زدند هر کس مجنون مجنون ز پیش و از پس

او نیز فسار سست می کرد دیوانگی درست می کرد

(همان، ۹۲۰، ۹۲۱)

با آن دو سه یار هر سحرگاه رفتی به طواف کوی آن ماه

آواز نشید بــــ کشیدی بی خود شده سو به سو دویدی

(همان، ۹۵۵، ۹۵۶)

بر کشتن خویش گشته والی لاحولی از او به هر حوالی

دیوانه صفت دوان به هر سوی لیلی لیلی زنان به هر سوی

احــــرام دریده سر گشاده در کوی ملامت اوفتاده

(همان، ۱۰۶۶ تا ۱۰۶۸)

در هر غزلی که می سرايید صد پرده دری همی نماید

او گوید و خلق یاد گیرند ما را و تو را به باد گیرند

(همان، ۱۲۱۳، ۱۲۱۲)

چون بر زدی از نفیر جوشی گفتی غزلی به هر خروشی

از هر طرفی خلاق انبوه نظاره شدی به گرد آن کوه

(همان، ۱۳۶۹، ۱۳۶۸)

آواز گشاده چون منادی می گردد در میان وادی

لیلی گویان به هر دو گامی لیلی گویان به هر مقامی

(همان، ۳۲۴۵، ۳۲۴۴)

حس آزار دهنده دیگری که عاشق مالخولیایی را گرفتار می کند، احساس گناه شدید یعنی «خشم انجام یافته بر ضد خویشان» است (هلر، ۱۳۸۹: ۴۲). مجنون از هرگونه آسودگی و زاری نکردن بر حال خویش احساس گناه و شرم می کند و خود خواسته جویای رنج است.

چون برق زخنده لب بیندم ترسم که بسوزم از بخندم

گویند مرا چرا نخندی گریه است نشان دردمندی

ترسم چون نشاط خنده خیزد سوز از دهنم برون گریزد

(همان، ۱۳۴۰-۱۳۴۲)

یا زمانی که پدر مجنون، او را برای شفا و دعای رهایی از این عشق رنج آور یا به تعبیر او « گزاف کاری » به کعبه می برد، مجنون در پیشگاه خانه کعبه « نفرین خود و دعای او (معشوق) » می گوید. البته می دانیم که مجنون عاشق از این درد، لذت می برد، خواستار میلی افزون تر است و این حالت به مثابه پناهگاهی است که رهایی از آن برابر با مرگ برای اوست :

من قوت ز عشق می پذیرم گر میرد عشق من بمیرم

(همان، ۱۱۸۰)

یارب به خدایی خدایت وانگه به کمال پادشایت ...

(همان، ۱۱۸۳)

گرچه ز شراب عشق مستم عاشق تر از این کنم که هستم

(همان، ۱۱۸۶)

این همه حاصل عشقی است بی حد و حساب نسبت به من نفسانی خویش که مجنون آن را این گونه بیان می کند :

در خود غلطم که من چه نامم معشوقم و عاشقم کدامم

(همان، ۲۴۱۶)

هنگامی که مجنون به اسارت غل و زنجیر پیرزن دوره گرد درآمده است، در غیاب لیلی خیال او را که این حالت خالی از رگه‌هایی از خیال بافی یا فانتزی هم نیست، مورد خطاب قرار می‌دهد و سخنانی می‌گوید سرشار از احساس جرم و گناه:

مجرم تر از آن شدم در این راه کازاد شوم زبند و از چاه
 گر زانکه نموده ام گناهی معذور نیم به هیچ راهی
 من حکم کش و تو حکم رانی تادیب کنم چنانکه دانی
 (همان، ۲۰۵۰-۲۰۵۲)

مپسند مرا چنیین بخواری گر می کشیم بکش چه داری
 (همان، ۲۰۵۹)

اما اطلاق ملامت‌ها به خود که در اصل روی سخن با معشوق دارد گاهی آشکار می‌شود خصوصاً پس از شوی کردن لیلی. مجنون با خیال لیلی به شکوه و شکایت از لیلی می‌پردازد و او را به ترک عهد وفا و زبان فروشی و فریب در پیوند، متهم می‌کند. از نظر روانشناسی این گونه خیال بافی‌ها و سخن گفتن با خیال در ضمن عزلت‌های طولانی دیده می‌شود و وسیله‌ای برای ارضای خواست‌های ارضا نشدنی است (او، ۱۳۶۶: ۶۷). همچنین خیال پردازی‌های مجنون با میل همسان‌پنداری ناخودآگاهانه او با معشوق بی‌ارتباط نیست و در واقع از آن تغذیه می‌کند

بفریفتیم به عهد و سوگند کان تو شوم به مهر و پیوند
 (نظامی، ۱۳۶۹: ۲۲۶۴)

عاجز شده ام ز خوی خامت کاخر چه توان نهاد نامت
 (همان، ۲۲۸۲)

از آن جا که ذات عشق واجد حس مهر و کین است، در شخص مجنون که قادر به طی مرحله سوگواری بر معشوق از دست رفته و شوی کرده نیست، احساسات مهر و کین روی می‌آورند. مجنون در نامه‌ای خطاب به لیلی با مهری گاه همراه با کین و قهر و گاه با چاشنی تهدید، می‌نویسد:

گر بنوازی به اسارت آرم گر زخم زنی غبارت آرم
 (همان، ۲۹۶۱)

هستم به غلامی تو مشهور خصمم کنی ار کنی ز خود دور
 (همان، ۲۹۶۶)

پس از گلایه‌های طعنه‌آمیز از لیلی و توجهاتش به رقیب، او را تلویحاً فریبکار می‌نامد:

این است که عهد من شکستی در عهده دیگری نشستی
 با من به زبان فریب سازی با او بمراد مهره سازی
 (همان، ۲۹۹۴-۲۹۹۵)

۵. مطلوب مطلق یا مطلوب گمشده

هنگامی که عاشق نتواند حرمان مطلوب از دست رفته را بپذیرد و مطلوب دیگری را جانشین آن کند می توان گفت گرفتار مطلوب مطلق شده است. از نظر لکان مطلوب گمشده هیچگاه گم نشده ولی باید آن را باز یافت، «مطلوب گمشده توهمی است متکی بر هیچ، و فقدان، ماهیت آن را تشکیل می دهد» (موللی، ۱۳۸۳: ۲۶۷). یعنی ماهیت آن در عدم امکان آن است. تمتع و وصال به آن، حاصلی جز درد و غم ندارد و تکرار همچون اعتیادی به این مطلوب، عامل فرسودگی نفسانی است و این سستی در عشق های رمانتیک است. دنیس دو روژمون (Denis de Rougenont) می گوید: در سنت عشق فروتنانه عشق به مثابه یک تعالی ناممکن تصور می شود که تنها هنگامی بدان می رسیم که نیاز جنسی برآورده نشود. (ایستوپ، ۱۳۸۲: ۹۸). و همچنین به قول لکان این خیال موهوم یکی شدن با معشوق است که غیاب هر نوع رابطه ی جنسی را جبران می کند (اونز، ۱۳۸۵: ۳۴۱). مجنون یگانگی با معشوق و در واقع با عشق را به عنوان اصلی ترین نظریه خود بیان می کند:

در خود غلطم که من چه نامم معشوقم و عاشقم کدامم
 (نظامی، ۱۳۶۹: ۲۴۱۶)
 با تو خودیم چو از میان رفت این راه به بیخودی توان رفت
 (همان، ۳۰۲۸)

همسو با این نظر همان گونه که در آغاز مقاله گفته شده نظر واینینگر (Weininger) روان شناس آلمانی این است که مرد، ایده آل خود را در وجود زن ترسیم می کند که آن زن، هرگز به آن نمی رسد و در واقع مرد عاشق سویه آرمانی خود است تاسویه ی جنسی گرای حواسش (مایرز، ۱۳۸۵: ۱۲۲). این مفهوم در عبارت نظامی اینگونه بیان می شود:

عشق آینه بلند نور است شهوت ز حساب عشق دور است
 (نظامی، ۱۳۶۹: ۴۰۳۱)
 کاین عشق حقیقتی عرض نیست کالوده شهوت و غرض نیست
 (همان، ۳۹۰۲)

بنا به فرضیه لکان عشق که اساساً بر مبنای ممتنع بودن رابطه جنسی به وجود آمده جستجوی «غیر» (معشوق) را به طلب وحدت و حسرت پیوستن بدان تبدیل می کند. تفاوت ذاتی با معشوق، بطور خیالی جای خود را به همانندی و وحدت با او می دهد. در اینصورت غیر، بصورت مطلوب مطلق درآمده و موجب شور و حال عاشق می گردد (موللی، ۱۳۸۸: ۱۰۰). از طرفی حالت انفعالی مجنون که سرکوبی احساس مردانگی و تشبه جستن به زنان و خصایل آن‌ها از قبیل ایثار و تسلیم پذیری را شامل می شود با عقده شکست طلبی یعنی ترجیح رنج کشیدن بر کامجویی مرتبط است. اما به عقیده یونگ (Jung) گریز از روبرو شدن با محبوب آرمانی به علت هراس از عنصر زنانه ژرفای روان عاشق مورد نظر می باشد (یونگ، ۱۳۸۷: ۴۴۰). پس از چند بیت که مجنون در آن به توصیف وصال جسمانی می پردازد، یکباره هرگونه تمنای وصال جنسی را نفی می کند:

این جمله که گفته ام فسانه است با تو به سخن مرا بهانه است
گر نه من ازین حساب دورم دیدار ترا زخود غیورم
گر با تو هزار شب نشینم از رشک تو در تو هم نبینم
(نظامی، ۱۳۶۹: ۳۰۴۲-۳۰۴۴)

و حتی معشوق را شریک عشق دانستن نزد مجنون شرک است:

چون عشق تو در من استوار است با صورت تو مرا چه کار است
شرک است مرا شریک با تو یا عشق مرا حریف، یا تو
چون عشق تو روی می نماید گر روی تو غایب است شاید
(همان، ۳۰۴۶-۳۰۴۸)

هنگامی که شوی لیلی وفات می یابد و مانع رقیب و همسر نیز از میان رفته است، مجنون میلی به وصال ندارد زیرا که این مطلوب گمشده خیالی است که مورد پرستش اوست و نه لیلی بنت سعد:

پیوستن ما به هم خیالست نزدیکی ما به هم محالست
(همان، ۳۹۷۶)

این معشوق گمشده در واقع همان عشق است. از این به بعد موانع درونی که عاشق و معشوق می تراشند مانع وصل است و به گفته یکی از پژوهشگران «هریک به غیاب دیگری حاجتمند است نه به حضور او» (ستاری، ۱۳۶۶: ۲۵۳).

می کرد زطبع دست کوتاه معشوقه بهانه بود در راه
(نظامی، ۱۳۶۹: ۳۵۴۲)

زان کام نجست از آن پریزاد تا خانه عشق ماند آبــــاد

(همان، ۳۵۴۵)

نظامی این ناکام جویی در عین توان کامجویی را استمرار نشاط عشق دانسته است:

از کام گرفتنی چنان سست سی ساله نشاط خویشتن جست

(همان، ۳۵۵۰)

چه مناسب است این سخن این عربی با مفهوم مطلوب گمشده که عشق یک تشنگی سیراب نشدنی است. این سخن ارتباط مفهوم ژویی سانس (jouissance) را در زبان لکان با کام نجستن مجنون بارزتر می سازد « غیاب چیز بیشتری که می توانستیم داشته باشیم و ما را فراتر از لذت چیزی که تجربه می کنیم، ارضا می کند، همان ژویی سانس است » (کدیور، ۱۳۸۱: ۷۴-۱۲۴-۱۲۵). به بیان دقیق تر: لذت در درد، نوعی تجربه وجدآمیز مذهبی یا عرفانی است که در عبارت حلاج اینگونه دیده می شود: «لذات نفسانی موقت را بر خود حرام می دارم تا شوق پیوسته بماند» (ماسینیون، بی تا: ۳۲-۳۳). آن جا که عشق با مقوله شرافت و افتخار گره می خورد عشق شیدایی به عشق ناممکن بدل می شود. «درعشق ناممکن، سروکار ما با نوعی تکنیک به تعلیق درآوردن اشتیاق است» (کدیور، ۱۳۸۱: ۸۱). آن چه که مجنون پس از وفات ابن سلام در عوض کوشش وصل انجام می دهد، همان گونه که چگونگی آن گفته شد، پس عشق در نتیجه ناممکن بودن وصال قدم به عالم هستی نهاده است (همان، ۸۲).

۶. جهت گیری مرگ اندیشانه

همان گونه که گفتیم فروید معتقد است ملامت نفس، انتقاد و حتی نفرت از خویشتن به علت خشم مسدود شده علیه خویشتن در فرد عاشق افسرده شکل می گیرد. همه این ها پیوند او را با زندگی، محیط و اطرافیانش کمرنگ تر و کمرنگ تر و جهت گیری مرگ اندیشانه او را پررنگ تر می سازد. مجنون که از همان آغاز پاسخ منفی پدر لیلی را می شنود هوای مرگ در سر دارد:

بر کشتن خویش گشته والی لا حولی ازو بهر حوالی

(نظامی، ۱۳۶۹: ۱۰۶۶)

مایل به خرابی است رایم آنجا که خراب گشت جایم

(همان، ۲۴۲۵)

ای کاش که بر من اوفتادی بادی که مرا به باد دادی

یا صاعقه ای درآمدی سخت هم خانه بسوختی و هم رخت

کس نیست که آتشی درآرد دود از من و جان من برآرد
اندازد در دم نهنگم یا باز رهد جهان ز ننگم
(همان، ۱۰۹۳-۱۰۹۶)

این مرگ اندیشی غالباً با عدم حرمت نفس همراه است :

خویشان مرا ز خوی من خار یاران مرا ز نام من عـار
(همان، ۱۰۹۸)

عاشق که در طی فرایند خودشیفتگی با معشوق یکی شده و « من » را از دست داده است اکنون هرگونه از دست رفتگی معشوق به مثابه مرگ خود اوست :

با هستی من که را شعارسـت من نیستم آنچه هست یارست
(همان، ۳۵۰۲)

او در پی این توهم که مطلوب از دست رفته، مطلوب مطلق او بوده است به گفته لکان « به بی هستی خویش رسیده و در این سقوط، کاری جز در آغوش گرفتن خویش در فرا روی مرگ ندارد» (موللی، ۱۳۸۳: ۱۳۳). به گفته مکتبی :

دهلیز عدم که تنگ راهیست در عشق بهین گریز گاهیست
مجنون که به هجر مبتلا بود مرگش خوش و زندگی بلا بود
(ستاری، ۱۳۶۶: ۹۶)

ترس از مرگ فراران (Drive) عشق است. احساس ناامنی عاشق برخاسته از اضطراب جدایی یعنی تهدید به از دست دادن معشوق است (صنعتی، ۱۳۷۴: ۷۹). چنین مرگ طلبی ترس از مرگ را در دل خود پنهان دارد پس عاشق احساسی دوگانه دارد برخاسته از زندگی و مرگ. بنابر روایات عربی، مجنون پس از وفات لیلی قصد خودکشی کرده بود و می خواست خود را از کوه به زیر اندازد (ستاری، ۱۳۶۶: ۱۵۷). چرا که هدف رانه (سائق) مرگ، کاستن از سطح هیجان یا نقاط فشار در زندگی بشر است و به قول فروید هدف زندگی مرگ است (راگلتند، ۱۳۹۰: ۲۵۷) و در روایت نظامی مجنون خالق را به برگزیدگانش سوگند می دهد که جانش بستاند و به معشوق رساند :

این گفت و نهاد بر زمین سر وان تربت را گرفت در بر
(نظامی، ۱۳۶۹: ۴۲۹۲)

آهـی بزد و فغان برآورد ای دوست بگفت و جان برآورد
(همان، ۴۳۷۷)

نتیجه

قرن هاست که مجنون نمونه عاشق صادق ، پیشوا و مقتدای عاشقان است و پندار و گفتار و کردار او درست یا نادرست الگوی تفکر و اندیشه آن هاست . شخصیت مجنون به عنوان الگوی پیش ساخته و تعریف شده ی عاشق تمام عیار پذیرفته شده و عشق او گاه به مثابه یک عشق کامل تعریف می شود بی آن که چرایی ابعاد این نوع عشق مورد تحلیل قرار گیرد و ظرایف آن برجسته شود . سخنوری شاعران ایران و چیرگی شعر بر فرهنگ مردمان فارسی زبان سبب شده است که جنون نهان در نام مجنون به فراموشی سپرده شود. در این نوشتار ما با گذر از ارزش ادبی و سنجش صوری شاهکار نظامی، رفتارهای مجنون را در بوته نقد روانکاوانه نهاده ایم.

حالات روانی مجنون به روایت نظامی در آنچه روانکاوان بدان مالیکولیا می گویند، خلاصه می شود و مالیکولیا در تحقیقات و آثار فروید پیوندی ناگسستنی با خودشیفتگی دارد. در این نوشتار نشانه های مالیکولیای مجنون و خودشیفتگی وی را برشمردیم و مطلوب مطلق غیرقابل دسترس مجنون را نه لیلی، که وجهی خیالی از خود وی دانستیم که مجنون از آن گریزان است. بسیاری از این الگو سازی ها نادرست و در پیوند مستقیم با روان پریشی ها و آزدگی های روانی و رفتارهای ضد اجتماعی هستند که بر پایه ی بی توجهی به اصل واقعیت شکل می گیرد ، در نتیجه سرنوشت های اسف بار را رقم می زنند در این پژوهش لایه های پنهان این خودشیفتگی که در مراحل اولیه نوجوانی غلبه دارد تا جهت گیری مرگ اندیشانه و ارتباط آن ها با یکدیگر در فرهنگ و ادبیات ما نمایانتر می شود. از طرفی نزدیکی نسبی عوامل عشق مهذب از جمله پرستش عشق مطلق در ادبیات با مفاهیمی چون مطلوب مطلق در روانکاوی بارزتر می گردند و در نهایت آن که معشوق تنها نسخه ای از عشق به زیبایی مطلق است که فارغ از هیجانی ، فلسفی یا عرفانی بودن، همواره مایه حیات روان جهان است .

منابع

- ۱- ابن سینا، رسائل ابن سینا، ترجمه ضیال‌الدین دری، تهران: انتشارات مرکزی، ۱۳۶۰.
- ۲- اورنگای گاست، خوزه. درباره عشق، ترجمه مهدی ثریا، تهران: رشد، ۱۳۸۰.
- ۳- اونز، دیلن، فرهنگ مقدماتی اصطلاحات روان کاوی لکانی، ترجمه مهدی رفیع مهدی پارسا، تهران: گام نو، ۱۳۸۵.
- ۴- ایستوپ، آنتونی، ناخودآگاه، ترجمه شیوا رویگریان، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.
- ۵- راگلند، الی، «مفهوم رانه ی مرگ نزد لاکان» تلی از تصاویر شکسته، ترجمه شهریار وقفی پور، تهران: چشمه، ۱۳۹۰.
- ۶- ستاری، جلال، حالات عشق مجنون، تهران: توس، ۱۳۶۶.
- ۷- صنعتی، محمد، «واکنش عشق»، گردون شماره ۵۰، ۱۳۷۴.
- ۸- فروید زیگموند، اصول روانکاوی، ترجمه هاشم رضی، تهران: انتشارات آسیا، ۱۳۵۰.
- ۹- _____، پیش درآمدی بر خودشیفتگی، حسین پاینده/رغنون شماره ۲۱، صص ۱۵۳-۱۸۴، ۱۳۸۳.
- ۱۰- _____، «ماتم و مالیخولیا»، مراد فرهادپور/رغنون شماره ۲۱ صص ۸۳-۱۰۲، ۱۳۸۳.
- ۱۱- کالوین، اس، هال، مقدمات روانشناسی فروید، ترجمه شهریار شهیدی، تهران: نشر آینده درخشان، صص ۱۲، ۱۳۸۹.
- ۱۲- کدیور، میترا، مکتب لکان، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۱.
- ۱۳- کلارنس، ج.راو، مباحث عمده در روانپزشکی، ترجمه جواد وهاب زاده، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.
- ۱۴- ماسینیون، لوئی، قوس زندگی منصور حلاج، ترجمه روان فرهادی، تهران: کتابخانه منوچهری، بی تا.
- ۱۵- مایرز، تونی، ژیتوک، ترجمه احسان نوروزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.
- ۱۶- موللی، کرامت، مبانی روانکاوی فروید - لکان، تهران: نشرنی، ۱۳۸۳.
- ۱۷- _____، مقدماتی بر روانکاوی لکان، تهران: نشر دانژه، ۱۳۸۸.
- ۱۸- نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۹- هلر، شارون، دانشنامه فروید، ترجمه مجتبی پردل، مشهد: ترانه، ۱۳۸۹.
- ۲۰- هورنای، کارن، راههای نو در روانکاوی، ترجمه سعید شاملو، تهران: رشد، ۱۳۸۷.
- ۲۱- هومر، شون، ژاک لاکان. ترجمه محمدعلی جعفری، ابراهیم طاهایی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.
- ۲۲- یونگ، کارل گوستاو، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمودسلطانیه، تهران: جامی، ۱۳۸۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی